



ارائه شده توسط:

سایت ترجمه فا

مرجع جدیدترین مقالات ترجمه شده

از نشریات معتبر

## برابری ازدواج و میراث های تاریخی فمینیسم

در پرونده *Obergefell v. Hodges*، مدافعان برابری ازدواج، به یک پیروزی تاریخی دست یافتند و آسب هایی که ممنوعیت ازدواج هم جنس را برای افراد و خانواده در نظر گرفته بودند را در هم شکستند. حاصل یک دهه تلاش برای به رسمیت شناختن و قانونی سازی ازدواج هم جنس یک پیروزی بزرگ و نقطه عطفی بود که شایسته یک پیروزی بزرگ بود. با این حال نظر قاضی آنتونی کندی نسبت به فمینیست ها و فعالان LGBT تا حدودی اکراه آمیز بود. ابرفل، ازدواج را ستایش اغراق آمیز از آزادی و کامیابی بشری در نظر می گیرد که پایه و اساس احساس شهر وندی و تعلق کامل است. برای افرادی که به دنبال آزادی جنسی هستند و از تک همسری گریزان می باشند، افرادی که ازدواج را به عنوان یک عمل مرد سالارانه، سرمایه دارای و دو جنس گرا تقبیح می کنند، افرادی که دوست دارند ازدواج کنند ولی نمی توانند، یا افرادی که کامیابی شخصی را خارج از ارتباط زناشویی می دانند این یک پیروزی بزرگ است. به علاوه منتقدان ابرفل را تایید استفاده از حفظ شان و بزرگی زوج های هم جنس نمی دانند بلکه آن را تصویب غیر صریح از امتیازات حقوقی و اجتماعی بر اساس خانواده های زناشویی در نظر می گیرند.

نظر ابرفل هم چنین موجب بروز مشکل برای افرادی شده است که قصد دارند تا یک دکترین قابل تعمیم و دقیق تر از حفاظت حقوقی و اصول فرایند و آیین رسیدگی در نظرات دادگاه ارایه کنند با این حال می تواند یک رجز یا یک جمله مبهم برای آزادی و برابری باشد.

برای یک مورخ حقوقی فمینیسم قرن 21، ظرفیت ابرفل به طور ویژه ای پیچیده است. این مقاله به بررسی ابرفل در برابر دو میراث دفاع حقوقی فمینیستی موج دوم می پردازد: کمپین موفق برای رسمی سازی ازدواج هم جنس گرایان و یک تلاش نسبتاً ناموفق در برابر قوانین و آیینی که زنانی را که بدون ازدواج زندگی می کنند تحت فشار قرار می دهد. ابرفل به طور غیر مستقیم دین عدالت و برابری ازدواج را به میراث اول تایید می کند و مورد دوم را کم تر در نظر می گیرد. با این حال، تاریخچه تغییرات تحول گرایانه در ابرفل نشان دهنده پتانسیل برابری ازدواج برای تبدیل شدن به یک موید برتری قانونی ازدواج است.

میراث فمینیستی غالب در ابرفل، تحول قانون ازدواج است. نظر کندی موید یک گزارش تاریخی بیان شده توسط محققان فمینیست به خصوص نانسی کات در اوایل قرن 21 است. از نظر او ازدواج یک نهاد پویا و تحول گرایانه است زیرا بر گرفته از یک وضعیت برابری طلبانه، انحصار نژادی، الزامی از نظ راجتماعی توسط مداخله قانونی فدرال و اصلاحات سطح ایالتی است. مرحله اول در این داستان تغییر تکاملی، نقض حفاظ و جایگزینی حقوق و وظایف نابرابر و متفاوت برای شوهران و زنان با روابط دو طرفه می باشد که در آن زوجین به طور اختیاری وارد یا خارج می شوند.

عرفا، ازدواج به عنوان یک قانون رسمی و نه یک واقعیت اجتماعی، نقش های نا برابر را برای زنان و شوهران در نظر گرفته و هویت قانونی زنان را از طریق حفاظت و پوشش زیر یوغ قرار می دهد. معامله زناشویی مردان را ملزم به ارایه پشتیبانی اقتصادی از زنان و کودکان می کند و زنان در عوض به شوهران خود باید خدمات شخصی نظیر خانه داری، بچه داری و کنسرسیونم ارایه کنند. در قانون عرف، زن متاهل نمی تواند قرار داد ببندد، به نام خود املاکی ثبت کند، یا از کسی شکایت کند یا مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. امتیازات شوهر شامل حق تعیین خانه، مجازات وابسته متمرّد و تقاضای دست رسی جنسی به زن خود می باشد.

به لطف تغییرات اجتماعی و اقتصادی گسترده و تلاش های فمیستی، بسیاری از ناتوانی های حقوقی رسمی زنان متاهل در طی قرن 19 و اوایل قرن 20 از بین رفته است. قانون مالکیت زنان متاهل، اصلاحیه نوزدهم و قانون ضد تبعیض نژاد موجب شده است مصونیت زنان زیر سایه مردان به شدت مورد نکوهش واقع شود. با این حال در اواخر 1961 میلادی، دیوان عالی به طور رسمی اعلام کرد که نقش زنان به عنوان مرکز خانه و زندگی خانوادگی قابل توجیه بوده و آن ها را از خدمات قضاوتی معاف و قانون تبعیض جنسیتی ازدواج و طلاق که در بیشتر موارد اصلا اجرا نشده بود. قوانین و سیاست های دولتی از جمله ارایه مزایای بیمه اجتماعی معمولا موجب تشویق به مردان آور/ زن خانه دار شده است. حاکمیت اجماع لیبرال بر اساس گزارش موبینیهان 1965 توصیه می کند که خانواده های سیاه پوست باید از این ایده ال پدر سالارانه طبقه متوسط یا خطر تبار ملال انگیز به فقر، خشونت و بی قانونی استفاده کنند. تا 1970 میلادی، بسیاری از سیاست مداران نگران این موضوع بودند فرهنگ آسیب شناسی در خانواده نگرو در سر تاسر جامعه آمریکا رواج پیدا خواهد کرد به خصوص اگر زنان آمریکایی به یک فرصت شغلی برابر دست پیدا کنند.

فمینیست ها نظیر پالی میورای و التنور هولومنز با دیدگاه زندگی خانواده ای با الهام از ازدواج های برابر گرایانه خانواده های طبقه متوسط امریکایی افریقایی با این موضوع مخالفت کرده اند. آن ها بر این باورند که فرصت برابر زنان در محل کار و در خانه برای پیشرفت نژادی برابر است و این که قدرت زنان سیاه پوست و خود کارایی آن ها می تواند به عنوان مدلی برای زنان سفید پوست با انتظارات محدود کننده برای ایفای نقش ارضا کننده جنسیتی استفاده شوند. کمپین تساوی حقوق مردان و زنان به رهبری یک پرفسور حقوقی اداره شده و رات بادر گینسبورک این دیدگاه قانون عدالت طلبانه را به قانون اساسی الحاق کرد. اگرچه فمینیست ها، تصویب اصلاحیه حقوق برابر فدرال را برنده نشدند با این حال آن ها به بسیاری از اهداف اصلی ERA از طریق اصلاحات سطح ایالتی برای قانون ازدواج و طلاق دست پیدا کرده و از طریق قوانین نهادی فدرال و ایالتی توانستند تغییراتی در طبقه بندی های جنسی ایجاد کنند. در پرونده هایی نظیر *Weinberger v. Frontiero v. Richardson* و *Califano v. Goldfarb* و *Wiesenfeld*، گینسبورگ و همکاران در دادگاه عنوان کردند که دولت فدرال نمی تواند از نظر قانونی و نهادی تفکیک و تمایزی بین زنان و مردان و یا بین زن و مرد بیوه در اختصاص مزیت های امنیت اجتماعی و انتظامی قایل شود. تا اواخر 1980 میلادی، بر اساس قانون رسمی، مدافعان فمینیستی، ازدواج را یک نهاد تساوی طلبانه با برابری مشارکت زوجین با مسئولیت ها و حقوق قانونی دو طرفه و متقابل در نظر گرفتند.

اِبرفل، این میراث فمینیستی را به دو شیوه بیان می کند. اولاً کندی به طور مودبانه ولی واضح، اعتراض افراد را مبنی بر این که ازدواج یک اتحاد تبعیض آمیز زن و مرد است رد می کند دوما او با پذیرش گزارش های تاریخی از تکامل ازدواج که پایه و اساس تغییر پیشرونده به سمت برابری گرای است نظر آن ها را رد می کند. او با استناد به کار های نانسی کات و سایرین بیان می دارد که تاریخ ازدواج هم دارای پیوستگی و هم دارای تغییر است. مهم ترین مثال او برتری مردان در ازدواج است: تحت دکتترین مصونیت زن، ایشان می نویسد که یک مرد و زن متاهل توسط قانون به عنوان یک نهاد حقوقی منفرد با غالبیت مردان در نظر گرفته می شود. با این حال زمان دارای حقوق قانونی سیاسی و مالکیت بوده و جامعه باید حقوق و شان زنان را به رسمیت بشناسد. کندی بیان می دارد که این پیشرفت ها در نهاد و سازمان ازدواج تنها تغییرات ظاهری نمی باشند. آن ها نیازمند تحولات اساسی در ساختار بوده و بر ابعاد ازدواج تاثیر بسزایی دارند. دوما این ایده نشان می دهد که چگونه

طبقه بندی های جنسی در ازدواج در طی قرن 20 میلادی امری متداول بوده است و چگونه دادگاه، اصول مصونیت برابر را برای نامعتبر سازی نابرابری جنسیتی در خصوص ازدواج ارایه کرده است. با استناد به پرونده Reed v. Reed و نیز بیش از دهه ها پرونده، گینکزبرگ بیان میدارد که اصلاحیه مصونیت برابر می تواند به شناسایی و از بین بردن بی عدالتی ها در نهاد ازدواج کمک کرده و اصول آزادی و برابری را تحت قانون اساسی تبیین کند.

نظر کندی می تواند در ترسیم ارتباطات دکترین بین قانون تبعیض جنسیت و ملزومات قانونی ازدواج هم جنس دقیق باشد. از دهه 1980 میلادی، مدافعان و دانشمندان به بررسی استدلال های برابری جنسیتی در برابر تبعیض جنسیتی پرداخته و مصوبات مربوط به ازدواج هم جنس را به طور ویژه بررسی کرده اند. اخیراً، بیشتر دادگاه ها این ادعا را کم تر در نظر گرفته اند با این حال دیدگاه قاضی مارشا برزون در پرونده Latta 2014 v. Otter به طور دقیق ممنوعیت ازدواج هم جنس را نه تنها بر اساس جنسیت بلکه به طور صریح و غیر صریح بر اساس مفاهیم قدیمی و کلیشه ای در مورد نقش ها و توانایی زنان و مردان ارایه می کنند.

در واقع، محور کمپین 1970 میلادی گینسبورگ Frontiero, Wiesenfeld, Goldfarb یک تبعیض مبتنی بر جنسیت را در مزایای دولتی قابل دسترس برای زنان بر اساس نظر کندی تثبیت کرده است. ابر ژفل بیان می دارد که قوانین به چالش کشیده در این پرونده های برابری جنسیت مشابه با ممنوعیت های ازدواج هم جنس بوده است. از این روی این مستقیماً نشان دهنده استدلالی است که مبنی بر آن ممنوعیت با جنسیت یکسان مشابه است و از این روی استدلال می کند که ممنوعیت ازدواج یکسان به دلیل یکسان و مشابه ممکن است نهادینه نشود. چون طبقه بندی های مبتنی بر جنسیت تقویت کننده این ظن است که زن و شوهران نقش های متمایز و جنس ویژه در ازواج ایفا می کنند. علی رغم این، بسیاری از مسیر های دکترین موجود برای ممنوعیت ازواج هم جنس بر اساس یک تحلیل هیبرید از فرایند رسیدگی و مصونیت برابر می باشد که در تصمیمات اولیه او نهفته است.

حذف یک تحلیل تبعیض جنسیتی در ابرفل موجب شده است تا بسیاری از ناظران نا امید شوند. تاکید نظرات بر وضعیت ازدواج و اهمیت آن برای شان و احترام انسان موجب شده است تا برخی به دنبال این باشند که آیا ابرفل در صدد دست یابی به حذف تبعیض در سرتاسر قانون و جامعه امریکا است یا نه. به علاوه، بدون اعلان این که

تحقیقات زیادی باید در خصوص طبقه بندی های جنسی مبتنی بر گرایش های جنسی صورت گیرد امکان محدود کردن تحلیل ابرفل برای ازدواج و بی عدالتی ها وجود دارد. از این روی می تواند محدودیت های موجود در نظریه کندی را در مورد زنان بیوه، مطلقه و مجرد را در نظر گرفت/ به این ترتیب ا خلاصه ای تاریخی از دادگاه ابرفل مانع از تلاش های فمنیست ها برای انزوای جامعه شد. هنوز، دیدگاه برابر طلبانه جنسیتی ازدواج توسط ابرفل به رسمیت شناخته شده است که یک میراث مستقیم از دفاع حقوق فمنیستی و انقلاب برابری جنسیتی سازمانی است که گینزبورگ و همکارانش آن را تایید کردند.

فمنیسم موجود داوم دارای میراث دیگری بود، میراثی با رد پای قانونی و نهادی سخت است که در تنش عمیق با ابرفل می باشد. چون فمنیست ها پیروزی های بزرگی را برای برابری جنسیتی بدست آوردند و از اصلاحات سطح ایالتی در قانون ازدواج پشتیبانی کردند، آن ها بر قوانینی که زنان مجرد را مجازات می کرد مخالفت کردند و فمنیست ها به سیاست هایی حمله کردند که زنان مجرد را از مسکن و شغل منع کرده و مزایای دولتی را برای آن ها در نظر نگرفته و مادران را مجبور به آشکار کردن هویت پدر بچه خود می کردند. فمنیست ها بیان می کردند که قوانینی که با بچه نامشروع مخالفند، در حقیقت مادرانی که مسئول پشتیبانی و حفاظت از خود هستند را نفی می کنند. در مقالات حقوقی و شهادت های شخصیت آن ها به بررسی دلیل این که مجازات موجب شده است تا زنان ضعیف تر شوند به خصوص زنان فقیر و سیاه پوست می پردازند. برخی از این فمنیست ها، برتری زناشویی را به چالش کشیده اند و خصوصی سازی وابستگی را در خانواده هسته ای زیر سوال برده اند. سایرین بر این باورند که باید یک اصلاح در مادری غیر زناشویی ایجاد شود تا آن ها نیز بتوانند حق کار داشته از مزیت های اجتماعی برخوردار شوند.

افرادی که مجازات های نامشروع بودن بچه و سایر تبعیض ها را علیه زنان مجرد به چالش کشیده اند، تنها موفقیت های کمی را داشته و از این روی موجب شده است تا آن ها تحت رادار قانونی قرار گیرند. با این حال استدلال آن ها با ضرورت امروزه بیشتر هم خوانی دارد زیرا یک فاصله ازدواج می تواند افراد تحصیل کرده، ثروتمند را جدا کند. این فاصله بین افراد فقیر و غنی، سفید و سیاه بود و این نشان می دهد که خانواده های نیازمند می توانند از این موارد استفاده کنند. برای مثال، وقتی مارگارت گنزالس سعی در بدست آوردن مزایای

بیمه داشت، و از این روی دیوان اداری بیان کرد که وضعیت زناشویی یک اساس قانونی برای رد مزایای دولت بود.

اگرچه، برابری جنسیت رسمی که قابل اعمال به زوج های متاهل است، قابل تعمیم به افراد مجرد نیست. برای مثال تقسیم برابر مالکیت زناشویی در توزیع قابل تعمیم به زوج های مجرد نیست و این موجب می شود تا زنان مجرد قربانیان مالی برای خانه داری و بچه داری شوند. تغییرات ناقص و جزئی به سمت برابری جنسی در ازدواج قابل تعمیم به خانواده های مجردی است که در آن ها هر دو عملیات قانونی و اجتماعی حقوق اولیه و مسولیت هایی را برای مادران قایلند. ائتلاف فمینیست ها و محافظه کاران مالی، قانون پشتیبانی از کودکان را برنده شدند ولی خانواده های کم درآمد کم تر تحت پوشش قرار می گرفتند. دیوان عالی تبعیض زیادی را علیه کودکان ارایه کرد با این حال، هرگز، مشروعیت تبعیض در برابر والدین زیر سوال نرفت و یا امتیاز ازدواج نسبت به ازدواج کلی تر زیر سوال نرفت.

امتیاز دهی حقوقی ازدواج موجب تقویت نابرابری های موجود نژادی، کلاسی و جنسیتی شد. تلاش برای پشتیبانی های اجتماعی از مالکیت زناشویی به این معنی است که بسیاری زنان فقیر و سیاه پوست از معایب دیگری رنج می برند زیرا آن ها فاقد شرکایی می باشد برای شغل ها مجاز نمی باشند و از 1970 میلادی، نا برابری اقتصادی، بیکاری مزمن با نرخ ازدواج برای توسعه شکاف بین زنان تحصیل کرده و زنان فقیر و تحصیل نکرده را افزایش داد. در پرونده هاجز - ابرفل، مدافعان برابری ازدواج، به یک پیروزی تاریخی دست یافتند و آ سبب هایی که ممنوعیت ازدواج هم جنس را برای افراد و خانواده در نظر گرفته بودند را در هم شکستند. حاصل یک دهه تلاش برای به رسمیت شناختن و قانونی سازی ازدواج هم جنس یک پیروزی بزرگ و نقطه عطفی بود که شایسته یک پیروزی بزرگ بود. با این حال نظر قاضی آنتونی کندی نسبت به فمینیست ها و فعالان LGBT تا حدودی اکراه آمیز بود. ابرفل، ازدواج را ستایش اغراق آمیز از آزادی و کامیابی بشری در نظر می گیرد که پایه و اساس احساس شهر وندی و تعلق کامل است. برای افرادی که به دنبال آزادی جنسی هستند و از تک همسری گریزان می باشند، افرادی که ازدواج را به عنوان یک عمل مرد سالارانه، سرمایه داری و دو جنس گرا تقبیح می کنند، افرادی که دوست دارند ازدواج کنند ولی نمی توانند، یا افرادی که کامیابی شخصی را خارج از ارتباط زناشویی می دانند این یک پیروزی بزرگ است. به علاوه منتقدان ابرفل را تایید استفاده از حفظ شان و بزرگی

زوج های هم جنس نمی دانند بلکه آن را تصویب غیر صریح از امتیازات حقوقی و اجتماعی بر اساس خانواده های زناشویی در نظر می گیرند. نظر ابرفل هم چنین موجب بروز مشکل برای افرادی شده است که قصد دارند تا یک دکترین قابل تعمیم و دقیق تر از حفاظت حقوقی و اصول فرایند و آیین رسیدگی در نظرات دادگاه ارایه کنند با این حال می تواند یک رجز یا یک جمله مبهم برای آزادی و برابری باشد.

برای یک مورخ حقوقی فمینیسم قرن 21، ظرفیت ابرفل به طور ویژه ای پیچیده است. این مقاله به بررسی ابرفل در برابر دو میراث دفاع حقوقی فمینیستی موج دوم می پردازد: کمپین موفق برای رسمی سازی ازدواج هم جنس گرایان و یک تلاش نسبتا ناموفق در برابر قوانین و آیینی که زنانی را که بدون ازدواج زندگی می کنند تحت فشار قرار می دهد. ابرفل به طور غیر مستقیم دین عدالت و برابری ازدواج را به میراث اول تایید می کند و مورد دوم را کم تر در نظر می گیرد. با این حال، تاریخچه تغییرات تحول گرایانه در ابرفل نشان دهنده پتانسیل برابری ازدواج برای تبدیل شدن به یک موید برتری قانونی ازدواج است.

میراث فمینیستی غالب در ابرفل، تحول قانون ازدواج است. نظر کندی موید یک گزارش تاریخی بیان شده توسط محققان فمینیست به خصوص نانس کات در اوایل قرن 21 است. از نظر او ازدواج یک نهاد پویا و تحول گرایانه است زیرا بر گرفته از یک وضعیت برابری طلبانه، انحصار نژادی، الزامی از نظ اجتماعی توسط مداخله قانونی فدرال و اصلاحات سطح ایالتی است. مرحله اول در این داستان تغییر تکاملی، نقض حفاظ و جایگزینی حقوق و وظایف نابرابر و متفاوت برای شوهران و زنان با روابط دو طرفه می باشد که در آن زوجین به طور اختیاری وارد یا خارج می شوند.

عرفا، ازدواج به عنوان یک قانون رسمی و نه یک واقعیت اجتماعی، نقش های نابرابر را برای زنان و شوهران در نظر گرفته و هویت قانونی زنان را از طریق حفاظت و پوشش زیر یوغ قرار می دهد. معامله زناشویی مردان را ملزم به ارایه پشتیبانی اقتصادی از زنان و کودکان می کند و زنان در عوض به شوهران خود باید خدمات شخصی نظیر خانه داری، بچه داری و کنسرسیونم ارایه کنند. در قانون عرف، زن متاهل نمی تواند قرار داد ببندد، به نام خود املاکی ثبت کند، یا از کسی شکایت کند یا مورد پیگرد قانونی قرار گیرد. امتیازات شوهر شامل حق تعیین خانه، مجازات وابسته متمرّد و تقاضای دست رسی جنسی به زن خود می باشد.



البته پرونده کریسولرد- کانکتکوت که در آن ویلیام داگلاس بذر های تحول قانونی و بنیادین را در همه نقاط پاشید، حق مالکیت خصوصی یک اصل اساسی برای گریورلد در نظر گرفته شد که زبان آن در مورد ازدواج صریح تر از پرونده Eisenstadt v. Baird بود که در آن ویلیام برن حق افراد مجرد یا متاهل را برای آزادی از فشار های ناخواسته دولتی عنوان کرد.

به دلیل پیروزی که به نظر می رسید یک دهه پیش غیر قابل تصور باشد، می توان فرض کرد که قالب سازمانی موید تغییرات اجتماعی موثر بر میراث ابرفل است که خطر آن روز به روز می تواند قابل دفاع بودن، خود کفا بودن و صراحت آن را نشان دهد. با این همه، جامعه قادر به نادیده گرفتن مصونیت نبوده است. فمنیست ها اغلب این قوانین را نقض کرده و رای دادگاه را به چالش کشیده اند. در واقع، عدم اطمینان قانونی مبنی بر این که دانش مندان و مدافعان حقوق زنان مسئول ایجاد فرصت هایی برای اسدلال های نوآورانه می باشند، موجب زیر سوال رفتن برتری حقوقی ازدواج شده است. و اگر معماری داخلی ازدواج بتواند بر اساس روابط جنسی منفرد باشد و نیازی به تشخیص و به رسمیت شناختن آن ها به عنوان قانون اساسی نباشد شاید وضعیت ازدواج برای همه خانواده های دیگری که نمی خواهند در زمان منجمد بمانند از نظر حقوقی برتر باشد.



این مقاله، از سری مقالات ترجمه شده رایگان سایت ترجمه فا میباشد که با فرمت PDF در اختیار شما عزیزان قرار گرفته است. در صورت تمایل میتوانید با کلیک بر روی دکمه های زیر از سایر مقالات نیز استفاده نمایید:

لیست مقالات ترجمه شده ✓

لیست مقالات ترجمه شده رایگان ✓

لیست جدیدترین مقالات انگلیسی ISI ✓

سایت ترجمه فا ؛ مرجع جدیدترین مقالات ترجمه شده از نشریات معتبر خارجی